

مقدمه

امت اسلام، که بر پایه باور به رسالت الهی حضرت محمد ﷺ شکل گرفت، شایسته بود که بر پایه نگرش محوری به شخص ایشان، مسیر تعالی را بیپیماید. در این حال، عوامل و عناصری این نگرش را تضعیف و تهدید می‌کرد. خداوند در قرآن، رسولش را «اسوه حسنه» معرفی کرده است (احزاب: ۲۱)؛ اما برخی با این سخن که «قرآن برای ما بس است»، در واقع، مانعی مهم در برابر تثبیت محوریت پیامبر در جامعه اسلامی به وجود آوردند.

در برابر، امیر مؤمنان علی ﷺ، که «برادر» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۹۲، ص ۲۸۴) و همچون «فرزند» (ر.ک: ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۳، ص ۲۰۰) و جانفدای پیامبر ﷺ بود، بنا بر پیوند عمیق اعتقادی و عاطفی، ایشان را محور رفتار و اندیشه خود ساخته بود و پیوسته می‌کوشید تا محوریت آن حضرت در جامعه اسلامی تثبیت و ماندگار شود.

درباره نگرش امیر مؤمنان ﷺ به پیامبر گرامی ﷺ آثاری تألیف شده است؛ همچون کتاب رسول اعظم ﷺ از دیدگاه امام علی ﷺ تألیف سید محمد مرتضوی (۱۳۸۶) که مباحث آن کلی و گاه شامل همه پیامبران است؛ کتاب پیامبر اعظم ﷺ از نگاه قرآن و اهل بیت ﷺ، نوشته محمد محمدی ری‌شهری (۱۳۸۶) که عنوان فصل کوتاه و مجملی از آن، «محمد از زبان علی» است؛ کتاب آیات قرآن و گفتار پیامبر ﷺ در نهج البلاغه، نوشته محمد محمدی اشتهاردی (۱۳۸۱) که تبیین ۵۱ نمونه استناد گونه‌گون حضرت علی ﷺ به سخنان پیامبر ﷺ را دربر دارد (ص ۲۶۹-۳۵۱).

نوشتار حاضر با رویکردی متفاوت، پاسخگوی این سؤال است که «مجاهدت امیر مؤمنان ﷺ در تثبیت جایگاه محوری پیامبر ﷺ در جامعه اسلامی، با توجه به کدامین تهدیدها و با چه انگیزه‌ها (چرا) و روش‌هایی (چگونه) بود و چه پیامدهایی داشت؟»

این پژوهش به روش تاریخی به تبیین تهدیدهای فراروی محوریت پیامبر ﷺ در جامعه اسلامی، انگیزه‌ها، روش‌ها و پیامدهای مجاهدت امیر مؤمنان ﷺ می‌پردازد. نگارنده با اذعان به اینکه نمی‌توان به عمق مجاهدت‌های حضرت علی ﷺ در محوریت بخشیدن به پیامبر راه برد - به یاری خداوند - در تلاش است به تبیین محوریت پیامبر ﷺ در سیره اهل بیت ﷺ و نیز در مذهب تشیع اثنا عشری بپردازد.

یک. تهدیدها

در تعیین جانشین پیامبر ﷺ، به دیدگاه ایشان، که به فرمان الهی در مواضع متعدد بیان شده بود، اعتنا نشد و

مجاهدت امیر مؤمنان ﷺ در تثبیت جایگاه محوری رسول خدا ﷺ

در جامعه اسلامی

Montazeri@qabas.net

حامد منتظری مقدم / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ

دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۰۹ - پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۹

چکیده

نگرش محوری امت اسلام به حضرت محمد ﷺ از همان صدر اسلام، از سوی عواملی تهدید می‌شد. امیر مؤمنان ﷺ بر پایه باور به نقش بی‌بدیل پیامبر ﷺ در هدایت و حفظ وحدت امت اسلام، در جهت تثبیت محوریت ایشان مجاهدتی پیگیر داشت. این مجاهدت در روش‌های «ارتقای شناخت همگان از پیامبر ﷺ»، «تعمیق پیوند همگان با پیامبر ﷺ»، «استناد به سخن و روش پیامبر ﷺ» و «پاسداشت حرمت مُنتَسَبان به پیامبر ﷺ» تجلی می‌یافت. ایشان بعثت آن حضرت را نجات‌دهنده و روش ایشان را روشن و استوار می‌دانست و مسلمانان را به تأسی از ایشان فرامی‌خواند. عوامل تهدیدکننده محوریت پیامبر ﷺ در جامعه اسلامی دو پیامد مهم داشت: رواج برخی بدعت‌ها و پیدایش برخی برداشت‌های نادرست درباره پیامبر ﷺ. در برابر، مجاهدت امیر مؤمنان و دیگر ائمه ﷺ به احیای شماری از سنت‌های پیامبر ﷺ و مهم‌تر از همه، به زنده نگه داشتن نام پیامبر ﷺ و حفظ و تثبیت محوریت آن حضرت در جامعه اسلامی انجامید.

کلیدواژه‌ها: رسول خدا ﷺ، امیر مؤمنان علی ﷺ، محوریت، جامعه اسلامی، رسالت، سیره، سنت، بدعت.

انتخاب خلیفه، به عنوان مهم ترین رفتار سیاسی مسلمانان، هیچ گاه بر پایه فرمان نبوی رخ نداد. این خود، تهدیدی بزرگ برای محوریت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی بود. در این حال، تهدیدهای فراروی تثبیت محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی، محدود به این مسئله نبود. در ادامه، مهم ترین این تهدیدها بیان می شود:

الف. فرهنگی

۱. اکتفا به قرآن: این سخن که «کتاب خدا برای ما بس است»، در ممانعت از نوشتن آخرین وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله اعلان شد (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۸۸؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۹؛ مسلم، بی تا، ج ۵، ص ۷۶). اکتفا به قرآن، با حدیث نبوی «تقلین» و مرجعیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تقابلی آشکار داشت (ر.ک: احمدی میانجی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۶۱۱) و با عبور از فرموده نبوی، در اصل، تهدیدی برای جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بود (ر.ک: همان، ص ۴۸۸ و ۵۸۶).

۲. منع کتابت و نقل حدیث: این اقدام با فرمان خلیفه نخست مبنی بر اینکه «از رسول خدا، چیزی را نقل نکنید» (ذهبی، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۳ و ۴)، آغاز، و به عنوان اقدامی در جهت دور نگاه داشتن قرآن از خلط با احادیث، توجیه شد و دست کم تا اواخر سده نخست هجری تداوم یافت (ر.ک: حسینی جلالی، ۱۳۷۶، ص ۲۶۱-۴۲۲). در این حال، ممانعت از نقل و کتابت حدیث نبوی، مسلمانان را با سخنان و نیز با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بیگانه می ساخت و محوریت ایشان را در جامعه اسلامی تهدید می کرد.

۳. مرجع سازی نومسلمانان اهل کتاب: دیگر اقدام تهدیدکننده محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی، ارجاع مسلمانان به اشخاصی همچون کعب ابن جراح بود که نومسلمان و در اصل، اهل کتاب بودند، و بر پایه معلومات پیشینشان به مسلمانان پاسخ می گفتند (برای نمونه، ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۳). این اقدام از یک سو، جایگزین مرجعیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و از سوی دیگر، خلأ کتمان احادیث نبوی را به شیوه ای نامطمئن و کاذب پر می کرد و مسلمانان را از پی جویی مرجعیت و محوریت پیامبر بازمی داشت.

ب. سیاسی

بسیاری از زمام دارانی که بر مسند جانشینی پیامبر تکیه زدند، بر پایه روش ملوکی حکم راندند و به رفتارهای ناشایست دست یازیدند. ایشان برای جلوگیری از بازخواست درباره رفتارهایشان، با جعل و تحریف، چنان رفتارهایی را به پیامبر نسبت می دادند و بدین سان، شخصیت پیامبر را

تخریب می کردند (ر.ک: نجمی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۱-۲۸۹). پیداست که این خود محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی را تهدید می کرد؛ زیرا عامه مسلمانان تصویری نیک از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، درحالی که روایاتی که از سوی راویان درباره های اموی و عباسی در معرفی پیامبر ارائه می شد، چنین تصویری را دگرگون می ساخت.

برخی گزارش ها بیانگر آن است که بسیار فراتر از تخریب شخصیت، کوشش می شد که اصل نام و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله کم رنگ و یا محو شود. بنا بر گزارشی، معاویه از اینکه در اذان گفته می شد «أشهد أن محمداً رسول الله»، خشمگین بود و از این رو، پیشنهاد مغیره مبنی بر تصحیح رفتار خود با بنی هاشم را رد کرد (ر.ک: مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۵۴). همچنین امام سجاد علیه السلام در تحلیل حوادث پس از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «به خدا سوگند، اگر این قوم می توانستند بدون وابستگی به نام رسالت محمد صلی الله علیه و آله، ملک را به دست آورند، [چنین می کردند] و از نبوت او روی می گرداندند» (سیدبن طاووس، ۱۳۷۰ق، ص ۷۱ و ۷۲).

وجود این تهدیدها، کافی بود تا امیر مؤمنان علیه السلام در تثبیت محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله مجاهدت کند؛ اما صرف نظر از این تهدیدها، او در این باره انگیزه های بسیار بنیادین داشت.

دو. انگیزه ها

سخن از انگیزه های حضرت علی علیه السلام، ناظر به ایمان راسخ به نقش محوری پیامبر صلی الله علیه و آله در حفظ وحدت امت اسلام و ایمان به نقش آن حضرت در هدایت مسلمانان است.

الف. وحدت امت اسلام

امیر مؤمنان علیه السلام از تفرق مسلمانان بسیار نگران بود. ایشان در نامه به ابو موسی اشعری نگاشت: «بدان، در امت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امت محمد صلی الله علیه و آله و به انس گرفتن آنان با همدیگر، از من دلسوزتر باشد...» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، نامه ۱، ص ۴۴۱). در نگرش امیر مؤمنان علیه السلام، تثبیت محوریت پیامبر میان مسلمانان، خود از مهم ترین عوامل وحدت آفرین بود. او از اختلاف مسلمانان در احکام قطعی الهی چنین شکوه کرده است: «آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد؟!... آیا خدای سبحان دین کاملی فرستاد و پیامبر در ابلاغ آن کوتاهی کرد؟!...» (همان، خ ۱۸، ص ۴۳).

امیر مؤمنان علیه السلام در تبیین وضعیت مردم پیش از بعثت پیامبر پای فشرد: «رشته های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود» (همان، خ ۱۵۸، ص ۲۰۹)؛ «مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده بودند» (همان،

خ ۱، ص ۲۵). براین اساس، از نگاه ایشان، یکی از دستاوردهای بعثت پیامبر، وحدت و الفت میان انسان‌ها بود؛ چنان‌که فرمود: «خداوند... با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله شکاف‌ها را پُر... کرد» (همان، خ ۲۱۳، ص ۳۱۱)؛ «میان دل‌ها الفت و مهربانی ایجاد کرد» (همان، خ ۹۶، ص ۱۲۷).

ب. هدایت امت اسلام

امیر مؤمنان علیه السلام به نقش محوری پیامبر صلی الله علیه و آله در هدایت مسلمانان و مصونیت آنان از انحراف، ایمان راسخ داشت. ایشان پیامبر را «وسیلهٔ بینایی هدایت‌خواهان» (همان، خ ۹۴، ص ۱۲۵) می‌دانستند و می‌فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به راه راست واداشت... رشته‌های اسلام را استوار... و دستگیره‌های ایمان را محکم و پایدار کرد» (همان، خ ۱۸۵، ص ۲۵۵).

امام علی علیه السلام می‌کوشیدند تا سخن و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاک ارزیابی رفتارهای همگان سازند؛ چنان‌که می‌فرمودند: «راه و رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعتدال، و روش زندگی ایشان صحیح و پایدار، و سخنانشان روشنگر حق و باطل... بود» (همان، خ ۹۴، ص ۱۲۵). ایشان مسلمانان را به تأسی از پیامبر فرامی‌خواندند و می‌فرمودند: «از راه و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت است. رفتارشان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت‌کننده‌ترین روش‌هاست» (همان، خ ۱۱۰، ص ۱۴۹)؛ «به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتدا کن، که راه و رسم او الگویی است برای الگوظلبنان، و مایهٔ فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد. و محبوب‌ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جایگاه قدم او نهد» (همان، خ ۱۶۰، ص ۲۱۳).

در شورای تعیین خلیفهٔ سوم، حضرت علی علیه السلام در پاسخ به عبد الرحمن بن عوف، که برای بیعت با ایشان، عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیرهٔ ابوبکر و عمر را شرط کرد، فقط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفتند (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۲)، و بدین‌سان، از تصدی خلافت چشم پوشیدند؛ اما مشروعیت چنان سیره‌هایی را نیز انکار کردند. در آستانهٔ جنگ با خوارج، امیر مؤمنان علیه السلام هنگام اخذ بیعت، از یاران خود خواستند به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ملتزم باشند. در این حال، شخصی به نام ربیع بن ابی‌شداد خواست که با حضرت علی علیه السلام بر اساس سنت ابوبکر و عمر بیعت کند؛ اما حضرت علی علیه السلام نپذیرفتند و فرمودند: اگر آن دو نیز بدون تکیه بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کرده باشند بهره‌ای از حق نبرده‌اند (طبری، بی‌تا، ج ۵، ص ۷۶). حضرت علی علیه السلام در مأموریت عبد الله بن عباس برای احتجاج با خوارج، به وی نگاشتند: «...»

با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان بحث و گفت‌وگو کن، که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، نامه ۷۷، ص ۴۴۱).

امام علی علیه السلام روش گروه‌هایی را که گام بر جای گام پیامبر نمی‌نهند و خودسرانه پیش می‌روند، خطا شمرده (همان، خ ۸۸، ص ۱۰۷) و فرموده‌اند: «هرگز دوست پیامبر با دشمن او برابر نیست» (همان، نامه ۲۷، ص ۳۶۵). ایشان با اذعان اینکه «دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند...» (همان، ح ۹۶، ص ۴۵۹)، بر پای‌بندی کامل خود به این سخن پای فشردند (ر.ک: همان، خ ۱۹۷، ص ۲۹۴).

پای‌بندی امیر مؤمنان علیه السلام به سیرهٔ پیامبر به راستی، مجاهدت بود. نمونهٔ آشکار آن، تقسیم بالسویه بیت‌المال بود که در خلافت خود به آن اهتمام ورزیدند و به سبب تعارض با منافع برخی اشخاص، دشمنی آنان را در پی داشت. این در حالی بود که حضرت علی علیه السلام از این روش هرگز عقب ننشستند و به معترضان همچون طلحه و زبیر فرمودند: مگر این همان روش رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟ (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۷، ص ۴۰-۴۱).

دنیارگرایی انحرافی بزرگ در جامعهٔ اسلامی و خود، ریشهٔ انحرافات دیگر بود. حضرت علی علیه السلام در جلوگیری از این انحراف، به سیرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد می‌کردند. ایشان هنگام حرکت دادن مردم کوفه برای جنگ با شامیان، به تبیین پارسایی حضرت پرداختند و فرمودند:

برای تو کافی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق تو باشد...؛ او از «شیر پستان» دنیا بریده و از زیورهایش دور شد... پیامبر از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند... دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود... پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، و چون برده، ساده می‌نشست، و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد... پیامبر با دل از دنیا روی گرداند، و یادش را از جان خود ریشه کن کرد... در زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی‌ها و عیب‌های دنیا راهنمایی کند... (همان، خ ۱۶۰، ص ۲۱۲-۲۱۵).

سه. روش‌ها

روش‌های امیر مؤمنان علیه السلام در تثبیت محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌توان در چهار بخش بازشناخت:

۱. ارتقای شناخت همگان از پیامبر صلی الله علیه و آله

امیر مؤمنان علیه السلام در شناسایی پیامبر صلی الله علیه و آله، جایگاه، اندیشه‌ها و رفتارهای ایشان را تبیین می‌کردند و در این میان، به دو مقولهٔ «رسالت» و «استقامت» آن حضرت اهتمام بسیار داشتند.

الف. رسالت: در نگرش امیر مؤمنان علیه السلام، بعثت پیامبر برای بشریت، عظیم‌ترین رویداد بود. ایشان برای انتقال این نگرش به مخاطبان، اوضاع اسف‌بار عصر جاهلی را بیان می‌کردند و به مردم عرب می‌گفتند: «بدترین دین را داشتید... و مفاسد و گناهان شما را فرا گرفته بود» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۲۶، ص ۹ و ۵۱). نیز با توجه به وضع همه انسان‌ها می‌فرمودند: «خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که... فتنه‌ها مردم را لگدمال کرده... خواب آنها بیداری و سرمه چشم آنها اشک بود» (همان، خ ۲، ص ۲۹)؛ «گم‌راهی وحشتناکی همه جا را فرا گرفته بود... و در حال کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند» (همان، خ ۱۵۱، ص ۱۹۷)؛ «مردم... در حیرت و سرگردانی به سر می‌بردند» (همان، خ ۱۹۱، ص ۲۶۹)؛ «آتش جنگ همه جا زبانه می‌کشید...» (همان، خ ۸۹، ص ۱۰۷)؛ «دنیا... به تاریکی گراییده بود» (همان، خ ۱۹۸، ص ۲۹۷).

امیر مؤمنان علیه السلام با بیان این اوضاع اسف‌بار، می‌فرمودند: «در این هنگام، خداوند پیامبر را... چونان باران بهاری برای تشنگان حقیقت... قرار داد» (همان، خ ۱۹۸، ص ۲۹۷)؛ «تاریکی‌های جهل و گم‌راهی با نور هدایت ایشان از میان رفت» (همان، خ ۱۷۸، ص ۲۴۳)؛ «خداوند... با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله... گم‌راهی را... تار و مار کرد» (همان، خ ۲۱۳، ص ۳۱۱).

ایشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را سرور بندگان (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۲۱۴، ص ۳۱۳) و خاتم پیامبران (ر.ک: همان، خ ۹۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹) می‌دانستند و شهادت می‌دادند که خداوند آن حضرت را برای کریمانه‌ترین رسالت‌هایش برگزید (همان، خ ۱۷۸، ص ۲۴۲ و ۲۴۳).

بنا به گزارش حضرت علی علیه السلام از معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله در به حرکت درآوردن درخت، این اقدام در پاسخ به خواسته سران قریش بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنی درس‌آموز توحید، «خداوند» را توانای بر این کار دانستند و از آنان پرسیدند: اگر خداوند چنین کند آیا ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری. پیامبر با تأکید بر ایمان نیاوردن آنان، از درخت خواستند که به فرمان خدا پیش آید. سپس آن معجزه رخ داد؛ اما ایشان ایمان نیاوردند (ر.ک: همان، خ ۱۹۲، ص ۲۸۵). این در حالی است که خلیفه دوم معجزه یادشده را بر این پایه گزارش کرده است که پیامبر خود از خدا خواست به وی آیه‌ای نشان دهد و با وقوع آن معجزه، پیامبر تصریح کردند که پس از آن، تکذیب دیگران بر ایشان تأثیر نخواهد گذاشت! (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۱۴ و ۱۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۴۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۲۴؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۵ و ۳۶؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۵۰۰). قابل توجه است که به تصریح حضرت علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله با تأکید بر اینکه هیچ‌گاه بتی را عبادت نکرده و شرابی نوشیده‌اند،

فرمودند: «من همواره می‌دانستم که مردم (جاهلی) بر باطل و کفرند» (سمعانی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۸۸؛ مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۴۷). بخش اخیر تنها نمونه‌ای از شواهد فراوان معرفت استوار پیامبر صلی الله علیه و آله و تأثیر نیافتن ایشان از تکذیب دیگران است.

ب. استقامت: امیر مؤمنان علیه السلام با یادکرد استقامت پیامبر صلی الله علیه و آله، همگان را به الگوگیری از آن حضرت فرامی‌خواندند. ایشان به دیگران می‌فرمودند که این‌گونه برای حضرت دعا کنند:

بارخدا!... گرامی‌ترین دروها و افزون‌ترین برکات خود را بر محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ات اختصاص ده، که... دفع‌کننده لشکرهای باطل و درهم‌کوبنده شوکت گم‌راهان است، آن‌گونه که بار سنگین رسالت را بر دوش کشید و به فرمانت قیام کرد... حتی یک قدم به عقب برنگشت و اراده‌اش سست نشد... و در اجرای فرمانت تلاش کرد، تا آنجا که نور حق را آشکار و راه را برای جاهلان روشن ساخت... بارخدا! بین ما و پیغمبرت در نعمت‌های جاویدان ... جمع گردان (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۷۲، ص ۸۵ و ۸۷).

ثقفی کوفی (م ۲۸۳) همین دعا را با اختلافی اندک گزارش و تصریح کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام آن را به دیگران تعلیم می‌دادند (ر.ک: ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹). پیداست کسانی که به سفارش امیر مؤمنان علیه السلام این دعا را باز می‌خواندند، استقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد می‌آوردند و دل‌دادگی ایشان به حضرت فزونی می‌یافت.

امیر مؤمنان علیه السلام از یک‌سو، پیامبر را طبیبی سیار می‌دانستند است که در پی یافتن بیماران فراموش‌شده و سرگردان بودند (همان، خ ۱۰۸، ص ۱۴۱)؛ با خستگان مدارا می‌کردند و شکسته‌حالات را زیر بال می‌گرفتند (همان، خ ۱۰۴، ص ۱۳۷) و در نصیحت و خیرخواهی تلاش می‌کردند (همان، خ ۹۵، ص ۱۲۷). از سوی دیگر، پای فشرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله بدون سستی و عذرتراشی، در راه خدا جهاد کردند (همان، خ ۱۱۶، ص ۱۵۹) و همراه با یارانشان به مبارزه با مخالفان پرداختند (همان، خ ۱۰۴، ص ۱۳۶ و ۱۳۷).

امام علی علیه السلام بر پایداری رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر دشمنی‌ها، این‌گونه تأکید می‌کردند:

در راه رضایت حق، در کام هرگونه سختی و ناراحتی فرو رفت و جام مشکلات و ناگواری‌ها را سر کشید، روزگاری خوشایندان او به دورویی و دشمنی پرداختند، و بیگانگان در کینه‌توزی و دشمنی با او متحد شدند. اعراب برای نبرد با پیامبر... بر مرکب‌ها نواخته، از هر سو گرد می‌آمدند، و از دورترین سرزمین‌ها و فراموش‌شده‌ترین نقطه‌ها، دشمنی خود را بر پیامبر فرود می‌آوردند (همان، خ ۱۹۴، ص ۲۹۱) همچنین فرمودند: «راهنمای این پرچم، با درنگ و آرامش سخن می‌گفت، و دیر و حساب‌شده بپا می‌خاست، و آن‌گاه که برمی‌خواست سخت و چالاک به پیش می‌رفت» (همان، خ ۱۰۰، ص ۱۳۱).

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به معاویه چنین نگاشتند:

قوم ما (قریشیان) می خواستند پیامبران را بکشند... و هر چه خواستند نسبت به ما انجام دادند و زندگی خوش را از ما سلب کردند... و برای ما آتش جنگ افروختند؛ اما خدا خواست که ما پاسدار دین او باشیم و شرّ آنان را از حریم دین بازداریم... رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه آتش جنگ زیانه می کشید و دشمنان هجوم می آوردند، اهل بیت خود را پیش می فرستاد تا به وسیله آنها، اصحابش را از سوزش شمشیرها و نیزه ها حفظ نماید؛ چنان که عبیده بن حارث در جنگ بدر، و حمزه در احد، و جعفر در موه شهید شدند... (همان، نامه ۹، ص ۳۴۷ و ۳۴۹).

همچنین فرمودند: «هرگاه آتش جنگ شعله می کشید، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم، که در آن لحظه، کسی از ما همانند پیامبر به دشمن نزدیک تر نبود» (همان، غریب کلام ۹، ص ۴۹۳؛ همچنین ر.ک: طبری، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۶). نیز تصریح کرده اند: «ما در رکاب پیامبر با پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود می جنگیدیم که این مبارزه بر ایمان ما می افزود و ما را در جاده حق ثابت قدم می ساخت (همان، خ ۵۶، ص ۷۵).

در نگرش امام علی علیه السلام، جهاد پیامبر «برای خدا» و در برابر کسانی بود که به خدا پشت کرده بودند (همان، خ ۱۳۳، ص ۱۷۸). ایشان در وصف پیامبر می فرمودند: «انسان ها را به طاعت خدا دعوت نمود، و با دشمنان خدا در راه دین او پیکار، و مغلوبشان کرد. هرگز همداستانی دشمنان، که او را دروغگو خواندند، او را از دعوت حق باز نداشت» (همان، خ ۱۹۰، ص ۲۶۵). از نگاه حضرت علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام های پروردگارش را رسانید (همان، خ ۲۳۱، ص ۳۳۳)، و پرچم حق را در میان اهل بیت خود علیه السلام به یادگار گذاشت (همان، خ ۱۰۰، ص ۱۳۱).

۲. تعمیق پیوند همگان با پیامبر صلی الله علیه و آله

امام علی علیه السلام خود پیوند عاطفی و معنوی ژرفی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. ایشان از لحاظ نسبی، عموزاده و داماد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند و در جنگ خندق، در معرفی خود به عمرو بن عبود، که شخصی کافر بود، به بیان همین خویشاوندی بسنده کردند (قمی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۸۴). در این حال، در مواضع دیگر، امیر مؤمنان علیه السلام در معرفی خویش، تعبیری دارند که بیانگر همان پیوند ژرف است؛ چنان که بر پایه حدیث «اخوت»، خویشان را «برادر پیامبر» معرفی کرده (طبری، بی تا، ج ۲، ص ۳۱۰؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۵۳)، و در شکوه از غصب خلافت، آن را حکومت «فرزند مادر خود» شمرده اند (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، نامه ۳۶، ص ۳۸۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ق، ج ۱۶، ص ۱۵۱).

حضرت علی علیه السلام در تأکید بر ارتباط شدید با پیامبر و تأسی خویش به ایشان، تصریح کردند: «من همچون بچه ای که به دنبال مادرش می رود، دنبال پیامبر می رفتم...» (همان، خ ۱۹۲، ص ۲۸۴)

و در بیان اطاعتش از آن حضرت فرمودند: «من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۹۰؛ صدوق، بی تا، ص ۱۷۴ و ۱۷۵). همچنین ایشان خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله، چونان دو شاخه از یک درخت به شمار آوردند (همان، نامه ۴۵، ص ۳۹۴)، که گویا با این سخن، درصدد تبیین جایگاه امامت خویش بودند.

برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در نقل حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، به «سَمِعْتُ خَلِیْلَی» و یا «سَمِعْتُ حَبِیْبَی» (از دوستم شنیدم...) تعبیر می کردند تا ارادت خود را ابراز و یا ادعا کنند؛ اما این تعبیر از زبان حضرت علی علیه السلام (برای نمونه، ر.ک: ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۸۰) برآمده از عمق جان ایشان بود. آن حضرت درحالی که در میدان کوفه از مردم با نان و گوشت پذیرایی کرده بودند، جداگانه در خانه خود بر سفره ای ساده (نان خشک و دوغ) نشستند و در توضیح اقدام خود، به یکی از یارانشان فرمودند: «من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نان خشک تر از این را می خورد» و چنین پای فشرودند: «من اگر از آن حضرت پیروی نکنم، می ترسم به او نرسم» (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۸۵؛ همچنین، ر.ک: بلاذری، ۱۴۱۷ق، ص ۴۰۸ و ۴۰۹).

حضرت علی علیه السلام با تأکید بر اینکه جان فدای پیامبر بوده اند، فرمودند: هنگام قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله، سر ایشان بر سینه وی بود و خود حضرت را غسل دادند (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۹۷، ص ۲۹۵). ایشان فقدان پیامبر را جبران ناپذیر می دانستند (ر.ک: همان، خ ۱۵۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷) و برای حضرت چنین ندبه می کردند:

پدر و مادرم فدای تو، ای رسول خدا!... با مرگ تو، رشته پیامبری... گسست... اگر به شکیبایی امر نمی کردی... آنقدر اشک می ریختم تا اشک هایم تمام شود و این درد جانکاه همیشه در من می ماند، و اندوهم جاودانه می شد... ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن و در خاطر خود نگه دار! (همان، خ ۲۳۵، ص ۳۳۵ و ۳۳۷)؛ همانا شکیبایی نیکوست، جز در غم از دست دادنت... مصیبت تو بزرگ، و مصیبت های پیش از تو و پس از تو ناچیزند (همان، ح ۲۹۲، ص ۵۰۱).

امیر مؤمنان علیه السلام در جهت تعمیق پیوند معنوی و عاطفی جامعه اسلامی با پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار می کوشیدند. کوشش ایشان بیشتر در قالب ارتقای شناخت و گاه سفارش عملی بود.

تبیین ویژگی های رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله کوششی در همین جهت بود. امیر مؤمنان علیه السلام، معرفت پیامبر و خاندانش را همراه با معرفت خدا، مستوجب پاداش شهادت می دانستند (ر.ک: همان، خ ۱۹۰، ص ۲۶۶ و ۲۶۷). نیز درباره جایگاه شهادتین (شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله) تصریح می کردند: «... ترازویی که این دو گواهی را در آن نهند سبک نباشد، و اگر بردارند با چیز

دیگری سنگین نخواهد شد» (همان، خ ۱۱۴، ص ۱۵۵). افزون بر این، در نگرش امیر مؤمنان علیه السلام، ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله از برترین وسایل نزدیک شدن به خدای سبحان است (همان، خ ۱۱۰، ص ۱۴۹).

وصف حضرت علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین بود (ر.ک: ابن عبدالبر، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۸ و ۲۹) و با دربرگرفتن سیمای ظاهری و رفتاری ایشان، شنونده را از عمق جان شیفته رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ساخت:

قامتش به اعتدال... موی سرش مرتب... رخسارش کشیده... رنگ چهره‌اش سپید آمیخته به سرخی؛ چشمانش سیاه؛ مژگانش بلند... شانه‌هایش پهن... هنگام راه رفتن... محکم و استوار گام می‌نهاد... هرگاه به کسی توجه می‌کرد کاملاً توجهش به سوی او بود. میان دو شانه‌اش مهر نبوت جای داشت و او خاتم پیامبران بود. او بخشنده‌ترین، دلیرترین، راست‌گوترین، باوفاترین، نرم‌خوترین و بزرگواری‌ترین مردم بود. هر کس بار اول او را می‌دید، هیبتش او را می‌گرفت و هر کس با او معاشرت می‌کرد، دوستش می‌داشت. کسی که وی را [دیده باشد و بخواد] وصف کند، می‌گوید: نه پیش و نه پس از او، کسی را همانندش ندیده‌ام (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۱ و ۴۰۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۱؛ تقی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۱۶۱).

امام علی علیه السلام همسو با قرآن (احزاب: ۴۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله را گواه کردار بندگان (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۱۶، ص ۱۵۸ و ۱۵۹) و شاهد خداوند در رستاخیز دانسته (همان، خ ۷۲، ص ۸۷) و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «هر که از ما (خاندان رسالت) می‌میرد، در حقیقت نمرده است...» (همان، خ ۸۷، ص ۱۰۴ و ۱۰۵).

حضرت علی علیه السلام در سفارش به تأسی از پیامبر صلی الله علیه و آله، می‌فرماید: «به پیامبر خود، که پاکیزه‌ترین و پاک‌ترین است، اقتدا کن...» (همان، خ ۱۶۰، ص ۲۱۲ و ۲۱۳). پیداست که در این سخن، با تأکید بر وصف پاکیزه‌ترین و پاک‌ترین، و با تعبیر به «پیامبر خود»، کوشش شده است تا پیوند مخاطبان با آن حضرت عمق یابد.

امام علی علیه السلام برای پیوند جامعه اسلامی به پیامبر صلی الله علیه و آله، دعایی خاص را نیز تعلیم می‌داد که پیش‌تر بخش‌هایی از آن دعا ذکر شد. پایان آن دعا هم چنین است: «... خداوند! برای پیامبر در سایه لطف خود، جای با وسعتی بگشای، و از فضل و کرم، پاداش او را فراوان گردان. خداوند! کاخ آیین او را از هر بنایی برتر و مقام او را در پیشگاه خود گرمی‌تر گردان... و پاداش رسالت او را پذیرش گواهی و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده...» (همان، خ ۷۲، ص ۸۷).

حضرت علی علیه السلام سفارش کرده‌اند که در حاجت خواستن، ابتدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاده شود؛ زیرا خداوند قطعاً صلوات را اجابت می‌کند و او بزرگواری‌تر از آن است که از دو حاجت، فقط یکی را برآورد (ر.ک: همان، ح ۳۶۱، ص ۵۱۱). روشن است که عمل به این سفارش، با باور به نقش واسطه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله در برآورده شدن حاجات، پیوند معنوی ژرفی را با حضرت در پی دارد.

۳. استناد به سخن و روش پیامبر صلی الله علیه و آله

از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام عمل به روش و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌پایه با عمل به قرآن بود و او، خویشتن را در جایگاه حاکم دنیای اسلام، موظف به برپایی آن می‌دانست (ر.ک: همان، خ ۱۶۹، ص ۲۳۱). پیش‌تر گذشت که حضرت علی علیه السلام مسلمانان را به تأسی از پیامبر فرامی‌خواند و می‌کوشید تا سخن و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاک ارزیابی رفتارهای همگان سازد.

امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته از سخن و روش پیامبر یاد و به آن استناد می‌کرد. البته بیان تمام این استنادها در این مجال نمی‌گنجد؛ فقط برای نمونه، باید دانست که ایشان از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به بیان برخی «ملاحم» پرداختند (ر.ک: همان، خ ۱۰۱، ص ۱۳۳)، به تعذیب «امام جائر» هشدار دادند (ر.ک: همان، خ ۱۶۴، ص ۲۲۱)، و با استناد به روش پیامبر، شیوه خوارج را در تکفیر گنه‌کاران باطل دانستند (ر.ک: همان، خ ۱۲۷، ص ۱۷۱). همچنین در ردّ ادعای انصار درباره زمام‌داری مسلمانان در سقیفه، به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به نیکی کردن با نیکان انصار و درگذشتن از بدکارانشان استناد کردند: «اگر زمام‌داری و حکومت در آنان بود، سفارش کردن درباره آنها معنایی نداشت» (همان، خ ۶۷، ص ۸۳). دیگر اینکه در آسیب‌شناسی رفتار ثروتمندان فرمودند: «... با درماندگان به ناچاری [و بر پایه اضطراب آنان] خرید و فروش می‌کنند، درحالی‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله از معامله با درماندگان نهی فرموده است» (همان، ح ۶۸، ص ۵۳۱).

حضرت علی علیه السلام پیوسته همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و تشنه آموختن از پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ایشان پس از خواندن دعای ویژه سوار شدن بر مرکب، تصریح کردند که پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر مرکب نشسته بودند که ایشان این چنین دعا خواندند (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۱۵). ایشان در پاسخ به این پرسش که چگونه است که شما در میان صحابه بیشترین حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنید، فرمودند: زیرا زمانی که از پیامبر می‌پرسیدم، به من می‌آموخت و زمانی که ساکت بودم آن حضرت خود سخن آغاز می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۱). در این باره نباید ناگفته گذاشت که حضرت علی علیه السلام همسر فاطمه زهرا علیه السلام دختر پیامبر بود، و این سبب می‌شد تا آمد و شد و ارتباط رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت علی علیه السلام، چنان‌که ابوسعید خدری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است، به گونه‌ای باشد که با هیچ‌کس آن گونه نبود (ر.ک: صنعانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۱).

امیر مؤمنان علیه السلام چنان بر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله استناد و تأکید داشتند که در پاسخ شخصی که جویای آگاهی از «فتنه» بود و پرسید: «آیا درباره فتنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال نکرده‌ای؟» پاسخ دادند: آری، و سپس فرموده پیامبر را برایش بازگفتند. قابل ذکر است که حضرت علی علیه السلام با اشاره به نزول آیات اول و دوم

سوره «عنکبوت»، تأکید کردند که دانستم تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ماست، دچار فتنه نمی‌شویم؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در تبیین آن آیات فرمودند: پس از من، اتمم به فتنه دچار می‌شوند. امیر مؤمنان علیه السلام خود می‌گویند که از حضرت پرسیدم: در آن زمان، مردم را در ارتداد بدانم یا فتنه؟ ایشان فرمودند: «در پایه‌ای از فتنه» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۵۶، ص ۲۰۷).

باید اذعان کرد که امیر مؤمنان و دیگر اهل بیت علیهم السلام با پای فشاری بر سیره و سنت نبوی، توانستند محوریت قول و فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جامعه اسلامی تثبیت کنند، به گونه‌ای که مسلمانان همواره بر آن بودند تا برای عقیده و عمل خود، یا مستندی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیابند و یا چنین مستندی را جعل کنند. البته انحراف مسلمانان از سیره و سنت نبوی برآمده از عوامل گوناگون بود. در این میان، بی‌تردید، مهم‌ترین عامل بی‌توجهی به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث «ثقلین» و همراه نشدن با اهل بیت رسالت علیهم السلام بود. هنگامی که به حضرت علی علیه السلام گفتند که در سقیفه استدلال قریش این بود که ما از درخت رسالتیم، فرمودند: «به درخت رسالت استدلال کردند، اما میوه‌اش را ضایع ساختند» (همان، ۶۷، خ ۸۳).

امیر مؤمنان علیه السلام در ریشه‌یابی علل اختلاف روایات منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله، نخست پای فشردند که در روزگار پیامبر، آنقدر به دروغ سخنانی به ایشان نسبت داده شد که فرمودند: «هر کس از روی عمد سخنی به دروغ به من نسبت دهد، جایگاهش پر از آتش است»، سپس اصحاب حضرت را چهار گونه دانستند:

یکم. منافقان دروغگو که به عمد، به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بستند.

دوم. کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را اشتباه شنیدند و همان را روایت و به آن عمل کردند.

سوم. کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله حکمی را شنیدند، اما نسخ آن حکم را که پیامبر پس از آن بیان کردند، نشنیدند. از این رو، به آنچه نسخ شد ملتزم ماندند.

چهارم. کسانی که به پیامبر دروغ نبستند، و اشتباه نکردند، و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه را شناختند (همان، ۲۱۰، ص ۳۰۷ و ۳۰۹).

نباید ناگفته گذاشت که نمونه‌های متعددی از استنادهای امیر مؤمنان علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله، در مواجهه ایشان با بدعت‌ها تجلی یافت. همچنین باید یادآور شد که در منابع کلامی و فقهی شیعه، ثابت شده است که اولاً، علوم ائمه اطهار علیهم السلام فراتر از موارث نبوی و شامل علم لدنی بود. ثانیاً، ایشان مشوق اجتهاد بودند. قابل توجه است که بنا به گزارشی، حضرت علی علیه السلام در توضیح این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که

پیری را (با رنگ کردن مو) تغییر دهید و شبیه یهودیان نباشید، گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را زمانی فرمودند که دین اسلام در اقلیت بود (و نیاز بود سیمای مسلمانان «پیر» نباشد)؛ اما اکنون با گسترده‌گی اسلام، هر کس می‌تواند به خواست خود رفتار کند (ابن‌المعتر، ۱۴۲۲ق، ص ۱۵).

۴. پاسداشت حرمت مُتَسَبِّان به پیامبر صلی الله علیه و آله

امیر مؤمنان علیه السلام متسبب به پیامبر صلی الله علیه و آله را محترم می‌داشتند که این خود، اقدامی در جهت تثبیت محوریت آن حضرت در جامعه اسلامی بود.

الف. پاسداشت حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ حَسَنِین علیهم السلام: امیر مؤمنان علیه السلام به حسن و حسین علیهم السلام که فرزندان ایشان و نیز نوادگان (سِبْطَین) رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، توجه خاص داشت (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ن ۳۱، ص ۳۷۱). ایشان در وصیت‌نامه خویش نگاشتند: «من سرپرستی اموال را به پسران فاطمه علیهما السلام واگذاردم تا خشنودی خدا و نزدیک شدن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمت ایشان و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله را فراهم آورم» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، نامه ۲۴، ص ۳۵۹). در اینجا سخن در این است که حضرت علی علیه السلام در حراست از حسنین علیهم السلام به اینکه آن دو، نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، توجه ویژه داشتند و این سخن صرف‌نظر از عاطفهٔ پدری است؛ چنان‌که او در نامه به امام حسن علیه السلام نگاشتند: «... پارهٔ تن من، بلکه همهٔ جان منی...» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ن ۳۱، ص ۳۷۱). محمد حنفیه نیز حسنین علیهم السلام را چشمان حضرت علی علیه السلام می‌خواند (رک: ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۴۴).

در جنگ صفین، امام علی علیه السلام نگران حسن و حسین علیهم السلام بود. در همین جنگ، روزی حضرت علی علیه السلام دیدند که فرزندان حسن علیه السلام به جنگ با دشمن شتابان است. فرمودند: «این جوان را نگاه دارید تا پشت مرا نشکند. دریغم آید که مرگ، حسن و حسین را دریابد. نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین برود» (همان، ۲۰۷، ص ۳۰۵). در این جنگ، حضرت علی علیه السلام به حسنین علیهم السلام اجازهٔ نبرد ندادند و خود در این باره فرمودند: «بدین دو (حسن و حسین علیهم السلام) نگریستم که برای کسب اجازه نزد آمده بودند و دریافتم که اگر این دو نابود شوند، نسل محمد صلی الله علیه و آله از این امت گسیخته می‌شود و این را ناروا و ناخوش داشتم...» (مقری، ۱۳۷۰، ص ۷۳۴). البته این سخن ناظر به اجازه برای جنگ «تن به تن» بود؛ چنان‌که مروان در برابر این سرزنش معاویه که چرا با همتایان خود به هم‌آوردی نمی‌پردازید، پاسخ داد که علی علیه السلام به همتایان ایشان رخصت هم‌آوردی نمی‌دهد، و از حسن و حسین علیهم السلام یاد کرد (همان، ص ۶۳۵). در این حال، حضرت علی علیه السلام در صفین، شجاعانه خود به معاویه پیشنهاد هم‌آوردی دادند؛ اما معاویه

امتناع کرد و گفت: «به خدا سوگند، هرگز مردی به هموردی پسر ابی طالب نیامده، مگر آنکه زمین از خورش سیراب گشته است» (همان، ص ۳۷۵).

در جنگ جمل نیز امیر مؤمنان علیه السلام کوشیدند تا حسین علیه السلام در خطر قرار نگیرند و از این رو، حاضر نشدند پرچم سپاه خود را به ایشان واگذار کنند و آن را به فرزند دیگرشان محمد حنفیه سپردند (ابن قتیه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۹۵). با وجود این، در جنگ جمل، حسین علیه السلام همراه و در دو سوی پدر بزرگوارشان حضرت علی علیه السلام بودند (مسعودی، ۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۶۱). همچنین در صفین، هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام آماج تیرباران دشمن قرار گرفتند، حسن و حسین علیه السلام همراه ایشان بودند و با جان خود، از پدر حراست می کردند (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۸۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۲۹۹).

پس از ماجرای حکمیت، حضرت علی علیه السلام در برابر این سخن که چرا او همراه با افراد مطیع خویش با معاویه نمی جنگد تا پیروز و یا کشته شود، پای فشردند که از مرگ هیچ باکی ندارند و با اشاره به حسین علیه السلام فرمودند: «... به این دو نگرستم که بر من پیش دستی می کردند... دانستم که اگر این دو کشته شوند نسل محمد صلی الله علیه و آله منقطع خواهد شد. پس این را ناخوش داشتم...» (طبری، بی تا، ج ۵، ص ۱).

معاویه پس از تسلط بر خلافت، آرزوی کشته شدن حسین علیه السلام را آشکار کرد؛ آنجا که به عدی بن حاتم، که از یاران حضرت علی علیه السلام بود و سه فرزندش در صفین به شهادت رسیده بودند، گفت: «علی با تو به انصاف رفتار نکرد؛ فرزندان تو را کشت، درحالی که فرزندان خودش زنده ماندند!». عدی هم پاسخی زیبا به او داد: «من با علی علیه السلام به انصاف رفتار نکردم که او خود شهید شد و من پس از او زنده ماندم» (مسعودی، ۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴؛ نیز ر.ک: بلاذری، ۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۲۶).

بر پایه نص نبوی (مفید، ۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۰)، امامت مسلمانان پس از امیر مؤمنان علیه السلام با حسین علیه السلام بود. حضرت علی علیه السلام گاهی فرصت هایی را نیز به وجود می آوردند تا حسین علیه السلام برای مردم سخن بگویند و فضل خود را آشکار کنند. در یک نمونه، پس از سخن گفتن آن دو، حضرت علی علیه السلام به همگان فرمودند: «ای مردم، گواه باشید که این دو، فرزندان رسول خدا و امانت اویند که حضرت از من خواست آنها را حفظ کنم، و من هم از شما می خواهم آنها را حفظ کنید؛ سپس تأکید کردند: «ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما درباره آن دو بازخواست خواهد کرد» (صدوق، بی تا، ص ۳۰۷ و ۳۰۸).

ب. پاسداشت حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عایشه: عایشه در جنگ جمل، مدعی خون خواهی عثمان شد، درحالی که خود از تحریک کنندگان به قتل عثمان بود (ر.ک: مفید، ۱۳۷۱، ص ۱۴۷-۱۴۹). با وجود

این، (ر.ک: همان، ص ۷۰، ۱۵۳-۱۵۵، ۳۱۱، ۴۳۲ و ۴۳۳) امیر مؤمنان علیه السلام کوشیدند تا جای ممکن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او حفظ شود.

امیر مؤمنان علیه السلام ابتدا به ابن عباس مأموریت دادند تا با عایشه گفت و گو و از او سؤال کند که چرا برخلاف فرمان الهی و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، از خانه خود خارج شده و به بصره آمده و ریختن خون صالحان را مباح دانسته است؟ (همان، ص ۳۱۶). سپس با شروع جنگ، به محمد بن ابی بکر، برادر عایشه، فرمان دادند که از وی، چنانچه از شتر فرو افتاد، مراقبت کند (همان، ص ۳۴۴). محمد بن ابی بکر نیز با اجرای این فرمان، از عایشه حفاظت کرد و حضرت علی علیه السلام خود به وی گفتند: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور نداد که در خانه ات بمانی؟! به خدا سوگند، کسانی که تو را بیرون آوردند با تو به انصاف رفتار نکردند؛ چون زنان خود را حفظ کردند و تو را در معرض دیدگان قرار دادند» (مسعودی، ۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۶۷). حضرت علی علیه السلام در همان حال که پیروز جنگ بودند، درمندان فرمودند: «طلحه و زبیر و یارانشان... همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه خود می کشیدند. چونان کنیزی را که به بازار برده فروشان می برند، به بصره روی آوردند، درحالی که همسران خود را پشت پرده نگه داشته بودند، اما پرده نشین حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۷۲، ص ۲۳۳).

پس از اتمام جنگ، حضرت علی علیه السلام عایشه را با همراهی چهل زن، که لباس مردانه به تن داشتند، به مدینه بازگرداندند. قابل ذکر است که عایشه پس از ورود به مدینه و آگاهی از اینکه محافظانش همگی زن بوده اند، گفت: «خداوند به پسر ابی طالب جزای خیر دهد که درباره من حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاس داشت» (مفید، ۱۳۷۱، ص ۴۱۵؛ نیز ر.ک: یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۳).

چهار. پیامدها

چنان که گذشت، مجاهدت امیر مؤمنان علیه السلام در تثبیت محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی، رویارو با عواملی بود که محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله را تهدید می کرد. در اینجا، پیامدهای آن تهدیدها و سپس پیامدهای مجاهدت امیر مؤمنان علیه السلام تبیین می شود:

الف. پیامد تهدیدها

گذشت که اکتفا به قرآن، منع حدیث، و مرجع سازی نومسلمانان در جایگاه عوامل فرهنگی، و نسبت دادن رفتارهای متصدیان خلافت به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان عاملی سیاسی، تهدیدهایی برای محوریت

پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی بود. با وجود مجاهدت‌های اهل بیت علیهم السلام، بی‌تردید، این عوامل محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله را تضعیف می‌کرد. به دنبال این تضعیف، دو پیامد مهم رخ داد:

۱. **رواج برخی بدعت‌ها:** ظهور و رواج برخی بدعت‌ها در جامعه اسلامی از آثار زیان‌بار تضعیف محوریت پیامبر بود. این در حالی بود که این بدعت‌ها در تعارض با سنت نبوی و بیانگر پذیرش سنت‌هایی در عرض سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی مسلمانان بود. امام علی علیه السلام با تصریح به ظهور این بدعت‌ها و بیان قریب سی نمونه از آنها، اذعان کردند که اگر می‌خواستند با همه این بدعت‌ها مقابله کنند، سپاهشان متفرق می‌شد (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۵۸-۶۳).

۲. **برخی برداشت‌های نادرست درباره پیامبر صلی الله علیه و آله:** پیش‌تر از وجود انگیزه سیاسی برای تخریب شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله با جعل گزارش‌های دال بر ارتکاب ایشان به رفتارهایی همچون رفتارهای خلفای اموی و عباسی سخن به میان آمد و گذشت که چنان گزارش‌هایی می‌توانست تصویر ذهنی عامه مسلمانان را از پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون سازد. در این باره، باید افزود که وجود آن گزارش‌های مجعول در برخی از منابع، متأسفانه زمینه‌ساز برداشت‌های نادرست و شبهه‌افکنی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

درباره چگونگی بروز برداشت‌های نادرست درباره پیامبر صلی الله علیه و آله، شایان توجه است که عمرو عاص هنگامی که با گروهی از حمص عازم دیدار معاویه شد، پیش از بار یافتن به دربار وی، به آنان سفارش کرد که به او، با القاب خلافت سلام ندهند. اما ایشان در اقدامی شگفت، در سلام به وی گفتند: «السلام علیک یا رسول الله!» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۷). بر پایه این گزارش، هم معاویه و هم عمرو عاص آن سلام‌دهندگان را سرزنش کردند؛ اما نکته مهم این است که آنان با مشاهده دربار باشکوه معاویه، پنداشتند که او، خود یک پیامبر است! در واقع، گزارش مزبور بیانگر آن است که چگونه مدعی جانشینی یک شخص با خود آن شخص همسان پنداشته می‌شود، حتی در آنجا که جانشین، خود خواستار این همسان‌پنداری نیست؛ تا چه رسد به جاهایی که مدعیان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در توجیه علاقه‌مندی و ارتکاب به مفاسد همچون آوازه‌خوانی و رقص و موسیقی، ناجوانمردانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز علاقه‌مند به این کارها معرفی می‌کردند (ر.ک: نجمی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۱-۲۸۹).

ب. پیامد مجاهدت امیر مؤمنان علیه السلام

۱. **مواجهه با دشمنی‌ها و جنگ‌ها:** کوشش امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام برای تثبیت محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی، به‌راستی مجاهدتی خستگی‌ناپذیر بود. اهتمام امیر مؤمنان علیه السلام به پرپایی سنت نبوی در دوران خلافتش، گاهی، آشکارا با مخالفت روبه‌رو می‌شد و به‌طور خاص، اصرار ایشان بر

تقسیم بالسویه بیت‌المال به بروز جنگ‌های جمل و صفین منجر شد. «جمل» نخستین جنگ بر ضد حضرت علی علیه السلام بود که آتش آن از سوی طلحه و زبیر برافروخته شد. این دو، مخالف شیوه حضرت علی علیه السلام در تقسیم بیت‌المال، و به‌طور کلی، مخالف شیوه حکومتی ایشان بودند؛ اما خون‌خواهی عثمان را بهانه کردند.

پای‌بندی حضرت علی علیه السلام به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در جنگ صفین نیز تأثیر داشت. ایشان دشمنی معاویه و یارانش را براین‌اساس تحلیل می‌کردند و در فراخوان مردم برای پیکار با آنان می‌فرمودند: «پیش به سوی دشمنان سنت‌ها و قرآن!» (منقری، ۱۳۷۰، ص ۱۳۳). در این جنگ، عمار یاسر نیز چنین رجز می‌خواند: سیروا الی الاحزاب اعداء النبی...؛ به سوی این گروه‌ها، که دشمنان پیامبرند، پیش تازید... (همان، ص ۱۴۲). همچنین عمار به شخصی که جویای هدایت بود، اعلان کرد که مواضع ما اینک همان مواضعی است که در بدر و احد و حنین در زیر پرچم‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشتیم (همان، ص ۴۴۰).

در اواخر خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، برخی از جناح ایشان به اردوگاه معاویه می‌گریختند. در این باره، اهتمام حضرت علی علیه السلام به تقسیم بالسویه بیت‌المال نقشی اساسی داشت. هنگامی که حضرت علی علیه السلام از مالک اشتر علت را پرسیدند، وی علت آن را عدالت حضرت علی علیه السلام و بخشش‌های بی‌حساب معاویه به اشراف ذکر کرد و گفت که اگر شما نیز چنان کنید، به سویتان می‌آیند! (تقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲). همچنین ابن عباس در نامه به امام حسن علیه السلام تصریح کرد که مردم تقسیم مساوی بیت‌المال را تحمل نکردند. از این رو، از حضرت علی علیه السلام روی گرداندند و به معاویه پیوستند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۶، ص ۲۳).

۲. **توفیق در احیای برخی سنت‌ها:** امیر مؤمنان علیه السلام، که به اذعان عایشه عالم‌ترین مردم به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند (بخاری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۵)، به اجرای سنت‌های نبوی بیشترین اهتمام را داشتند و پیش از شهادتشان در آخرین وصایای خود، همگان را به ضایع نکردن سنت پیامبر سفارش کردند (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۴۹، ص ۱۹۵). ایشان اگرچه نتوانستند همه سنت‌ها را احیا کنند، اما در نمونه‌هایی توفیق یافتند. اکنون تبیین برخی از این نمونه‌ها:

برخی از صحابه، که پشت سر حضرت علی علیه السلام نماز خواندند، اعلان کردند که نماز آن حضرت، ایشان را به یاد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت. در توضیح این سخن، گفته شده است که ایشان همچون پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از سجده و رکوع و پس از آن، تکبیر می‌گفتند (ر.ک: بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۰۴؛

بخاری، بی تا، ج ۴، ص ۳۳). به نظر می‌رسد که حضرت علی^ع به سرعت توانستند این سنت را احیا کنند؛ چنان‌که عمار یاسر، که خود در صفین به شهادت رسید، اذعان داشتند چنانچه حضرت علی^ع کاری جز زنده کردن دو تکبیر پیش از سجده و پس از آن انجام نمی‌داد، با همین کار، به فضیلت بزرگی دست یافته بود (بلاذری، ۱۷۱۴ق، ج ۲، ص ۴۰۴). بر همین اساس، زمانی که معاویه در مدینه نماز خواند و در نماز خود، هنگام سجده و برپا خاستن تکبیر نگفت، به او اعتراض کردند که «از نمازت ربودی!» او به ناچار نمازش را اعاده کرد (شافعی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۱۳۰).

اعتراض اهل مدینه به معاویه به سبب دیگری نیز داشت و آن حذف «بسم الله الرحمن الرحيم» از قرائت نماز بود. از این رو، در نماز بعدی، این آیه را خواند (همان). حضرت علی^ع بلند و آشکار نخواندن «بسم الله» در نماز را از بدعت‌های حاکمان پیشین به‌شمار می‌آوردند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۶۱)، و خود در تمام نمازهایشان این آیه را بلند می‌خواندند (فخر رازی، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۴). در برابر، امویان در تداوم حکومت خود، با هدف محو روش حضرت علی^ع، در منع از این کار کوشیدند (همان، ص ۲۰۶). امام باقر^ع درمندان از این اقدام به سرقت تعبیر کردند و فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم را، که گرامی‌ترین آیه در کتاب خداست، ربودند» (عیاشی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹). امام صادق^ع نیز با اظهار تأسف از کتمان این آیه، تأیید کردند که رسول خدا^ص این آیه را در منزل خود بلند می‌خواندند و بدین سان، مشرکان قریش را فراری می‌دادند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۶۶).

نهایت اینکه مجاهدت حضرت علی و دیگر ائمه اطهار^ع در احیای سنت بلند خواندن این آیه در نماز، صرف‌نظر از جامعه شیعی، در میان اهل سنت شافعی مذهب نتیجه داد (ر.ک: شافعی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۱۲۹)؛ چنان‌که فخر رازی شافعی (۵۴۴ ۱۰۶۷ق) آشکار خواندن بسم الله را سنت دانسته و در این باره به روش حضرت علی^ع استناد کرده است (فخر رازی، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۳).

از دیگر نمونه‌ها، حج تمتع بود. خلیفه دوم متعّه حج و متعّه نساء را برخلاف سنت پیامبر^ص، تحریم کرد. در این میان، حضرت علی^ع در زمان عثمان، با تداوم تحریم متعّه حج مخالفت کرد و با مجاهدت ایشان، آن حکم به همان شکل زمان رسول خدا^ص بازگردانده شد، به گونه‌ای که همه اهل سنت اکنون برخلاف دیدگاه خلیفه دوم، این حج را جایز می‌دانند (ر.ک: نجمی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۱-۳۷۹). لازم به ذکر است که چون عثمان از انجام این گونه حج جلوگیری کرد، حضرت علی^ع از وی پرسیدند: «تو که نمی‌خواهی از کاری که رسول خدا^ص انجام داده است، نهی کنی؟!» (مسلم، بی تا، ج ۴، ص ۴۶).

نمونه‌ای دیگر از مجاهدت‌های حضرت علی^ع در پای‌بندی به سنت نبوی در اصرار ایشان بر «تقسیم بالسویه بیت المال» روی داد. این گونه تقسیم با شیوه خلیفه دوم بر پایه «تقسیم تفضیلی» تعارض داشت و موجب اعتراض کسانی همچون طلحه و زبیر شد که پیش‌تر از بیت‌المال دریافت‌های کلان داشتند؛ اما حضرت علی^ع به آنان پاسخ دادند: «آیا سنت رسول خدا^ص به پی‌روی سزاوارتر است یا سنت عمر؟!» (ر.ک: قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۳۸۴؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۷، ص ۴۰ و ۴۱). حضرت علی^ع در دوران خلافت خود این سنت را زنده کردند و در این راه، متحمل دشواری‌های فراوان شدند. پس از ایشان، گرچه این سنت از سوی فرمان‌روایان جهان اسلام در عمل کنار گذاشته شد، اما چونان یک ارزش و آرمان بزرگ بر جای ماند. بر همین اساس، شافعی از هارون الرشید اجرای آن را مطالبه کرد (ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۸، ص ۳۷۸) و در قیام زید (همان، ص ۲۸۷) و نیز شهید فخر (ابوالفرج اصفهانی، بی تا، ص ۳۷۸) بر اجرای آن بیعت شد. در این باره قابل توجه است که در برترین سطح آرمانی، بر پایه حدیث نبوی به اجرای این سنت از سوی حضرت مهدی موعود بشارت داده شده است (احمد بن حنبل، بی تا، ج ۳، ص ۳۷).

۳. توفیق در زنده نگاه داشتن نام پیامبر^ص: پیش‌تر، از خشم معاویه از اینکه در اذان گفته می‌شود: «أشهد أن محمداً رسول الله» (ر.ک: مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۵۴) و نیز از فرمایش امام سجاد^ع مبنی بر اینکه اگر مردم می‌توانستند مُلک را بدون نام رسالت محمد^ص به‌دست آورند چنین می‌کردند (سید بن طاووس، ۱۳۷۰ق، ص ۷۱ و ۷۲)، سخن به میان آمد. اکنون باید افزود که امیر مؤمنان^ع با تصریح به ناگزیری حاکمان از حفظ نام پیامبر^ص، فرمودند: «اگر قریشیان نام محمد را وسیله‌ای برای ریاست، و نردبانی برای عزت و امارت به‌شمار نمی‌آوردند، پس از وفاتش حتی یک روز نیز خدا را نمی‌پرستیدند و مرتد می‌شدند...» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲۰، ص ۲۹۸).

اقداماتی همچون برپا کردن پرچمی از پیامبر^ص به وسیله عمرو عاص در جنگ صفین (متقری، ۱۳۷۰، ص ۲۹۱ و ۲۹۲) و کوشش نافرجام معاویه برای انتقال منبر پیامبر به دمشق (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۸؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۶)، شواهدی از دستاویز قرار دادن نام پیامبر از سوی حاکمان برای حفظ قدرت خویش است، بی‌آنکه اهمیّتی به ارتقای شناخت همگان از پیامبر^ص و اهمیّتی به تأسی به آن حضرت داشته باشند.

باید اذعان کرد که سخنان یادشده از امیر مؤمنان و امام سجاد^ع بیانگر این واقعیت است که

زمام‌دارانی که از نام پیامبر صلی الله علیه و آله برای ریاست و قدرت خویش بهره می‌جستند به آن حضرت بی‌اعتقاد، و در اصل، خواستار محو و یا کم‌رنگ کردن نام و یاد ایشان بودند. در این باره، گزارش‌های برجای‌مانده در منابع تاریخی، اگرچه از نظر تعداد زیاد نیست، اما از نظر محتوا به‌روشنی بیانگر آن بی‌اعتقادی است. بی‌اعتقادی به پیامبر صلی الله علیه و آله سبب شد تا حجاج در آستانه سفر به حج، با یادکرد وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره انصار مبنی بر پذیرش نیکی‌ها و بخشش بدی‌های آنان، در تهدید مردم عراق جسورانه بگوید: بر خلاف وصیت پیامبر، به جانشین خود سفارش کرده‌ام که نیکی‌های شما را نپذیرد و بدی‌هایتان را نبخشد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۵۵؛ مسعودی، ۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۴۶). سلف وی زیادبن ابیه نیز در آغاز خطابه تهدیدآمیز خویش در کوفه، برخلاف رسم خطبا، نه خدا را حمد کرد و نه بر پیامبر صلوات فرستاد (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳۰)؛ چنان‌که کمی پس از وی، دشمنی عبدالله بن زبیر با بنی‌هاشم موجب شد تا در مکه، صلوات بر پیامبر را از خطبه خود حذف کند (ر.ک: همان، ص ۲۶۱).

بر پایه گزارشی بسیار تکان‌دهنده، زیدبن علی در توضیح علت قیام خود، بر طاغوتی بودن حکومت خلیفه هشام اموی تأکید کرد و با اشاره به سفری که به شام داشت، گفت: من خود نزد هشام بودم که مردی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌داد. من به آن مرد گفتم که اگر دستم به تو برسد، تو را خواهم کشت؛ اما هشام گفت: کاری به همنشین ما نداشته باش (ابوطالب زیدی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۶۵).

درباره خود هشام، گفتنی است که شخصی به نام ابن شغی حمیری، با ادعای «خلیفه الله» بودن وی، جایگاهش را به صراحت برتر از جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست! (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۰۵ و ۱۰۶). این گزافه‌گویی نخست از سوی حجاج درباره خلیفه عبدالله ملک اموی مطرح شد. او با استناد به اینکه خلیفه هر کس برتر از رسول اوست، تصریح کرد: «عبدالملک، خلیفه الله در میان بندگان خداست. پس او از محمد و دیگر پیامبران برتر است!» (همان، ج ۱۳، ص ۳۷۹).

به نظر می‌رسد که - دست‌کم - در بخش وسیعی از دوران امویان، جز عمر بن عبدالعزیز، جایگاه خلفا هم‌پایه پیامبر صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌آمد؛ چنان‌که عمر بن عبدالعزیز در بخش‌نامه‌ای از بدعت صلوات بر خلفا و امرا هم‌سان با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و به اکتفای صلوات بر انبیا فرمان داد (ابن ابی شیبه کوفی، ۴۰۹ق، ج ۸، ص ۲۴۱). البته این فرمان به معنای حذف آل محمد صلی الله علیه و آله از صلوات (ر.ک: مقریزی، ۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۳۷۲) و ابتر کردن آن بود.

صرف‌نظر از ادعاهای گزاف دال بر بی‌اعتقادی به پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد دیگر ماجرا شواهدی است که

نشان می‌دهد چنین حاکمانی همگان را بی‌خبر از جایگاه و شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌داشتند. مسعودی از جاحظ، و او نیز از دوستش نقل کرده است که مردی چون شنید که وی بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله درود می‌فرستد، پرسید: درباره این محمد چه می‌گویی؟ آیا پروردگار ماست؟! (مسعودی، ۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۲).

بهترین معرّفان پیامبر صلی الله علیه و آله و پرتلاش‌ترین بودند. از این‌رو، فرمان‌روایان مانع شناخت مردم از خاندان پیامبر نیز می‌شدند؛ چنان‌که بنابر گزارشی مردم شام تا پیش از خلافت بنی‌عباس، امویان را یگانه خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌آوردند (ر.ک: همان، ص ۳۳). البته پس از آن نیز عباسیان خویشتن را به‌عنوان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شناساندند. مسعودی حکایت کرده است که کسی، حضرت علی علیه السلام را پدر فاطمه علیها السلام، و آن بانو را همسر پیامبر می‌دانست و تصور می‌کرد که حضرت علی علیه السلام در جنگ حنین کشته شده است (همان). این حکایت بازتاب این واقعیت است که گاهی حتی اطلاعات شناسنامه‌ای درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار مخدوش و ناشناخته بود.

برای فهم اینکه محوریت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی، خود در معرض تهدید جدی بود، باید دانست که اصحاب، بسیاری از نصوص نبوی را بر اساس مصلحت‌سنجی خود ترک می‌کردند (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۲، ص ۸۲-۹۰)؛ چنان‌که برخی در رویارویی با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله از کفایت قرآن سخن گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، که در این باره پیش‌تر سخن به میان آمد.

افزون بر این، در جامعه اسلامی آشکارا سنت‌هایی در عرض سنت پیامبر و جز آن برپا شد و رسمیت یافت که تبیین همه آنها، در این مجال نمی‌گنجد. برای نمونه، می‌توان به روش تعیین خلیفه اشاره کرد که در این باره، خلیفه دوم مدعی شد: اگر برای خود جانشین تعیین کنم سنت است، و اگر تعیین نکنم آن نیز سنت است (ابن‌سعد، ۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۶۰). در این سخن، او با این ادعا که پیامبر برای خود جانشین تعیین نکرد، آن را یک سنت، و روش خلیفه اول در تعیین خود او را سنت دیگر به‌شمار آورد! ناگفته نماند که او این سخن را در اواخر حیات خویش بیان کرد، درحالی‌که پیش‌تر، با ابداع نماز «تراویح»، آن را نه یک سنت، بلکه «بدعت» خوانده بود و با نیک دانستن آن بدعت، در عمل، آن را به یک سنت مبدل ساخت. براین اساس، همین که حضرت علی علیه السلام از تعیین امام جماعت برای نماز تراویح سر باز زد، فریاد برآوردند: «ای اهل اسلام، سنت عمر دگرگونه شد...!» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۶۲-۶۳). ناگفته نماند که حضرت علی علیه السلام در اصل،

تقسیم بدعت به خوب و بد را نپذیرفتند و بدعت را در تقابل با شریعت و سنت شناساند (ر.ک: نهج البلاغه، خ ۱۷۶؛ جعفریان، ۱۳۹۱، ص ۶۸ و ۷۶).

به نظر می‌رسد که مجاهدت امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام و شماری از صحابه و مسلمانان راستین (برای آگاهی از مجاهدت برخی از صحابه، ر.ک: یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۳)، مانع محو کامل نام و راه پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به حفظ و تثبیت محوریت آن حضرت در جامعه اسلامی، به عنوان ستون اصلی دین اسلام، انجامید؛ تا آنجا که مسلمانان همواره در تلاش بوده‌اند تا برای افعال و اندیشه‌هایشان، مستندی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیابند. البته در این راه، گاه حتی دست به جعل مستند زده‌اند.

شواهد این سخن، حجم گسترده استنادات دانشمندان مسلمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله در حوزه‌های گوناگون تفسیر، فقه، کلام و مانند این‌هاست، تا آنجا که در مسئله بسیار بااهمیتی همچون خلافت، درحالی‌که عمر بن خطاب مدعی تعیین نکردن جانشین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله شد (ر.ک: ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۶۱)، بعداً گروهی به نام «بکرّیه» ادعا کردند جانشینی / بویکر به تعیین پیامبر بود (شریف مرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۷؛ نیز ر.ک: ابن حزم اندلسی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲، ۲۸۷). لازم به ذکر است که محوریت رسول خدا در میان مسلمانان چنان تثبیت شد که هیچ گروهی از مسلمانان را نتوان یافت که خود را پیرو سنت پیامبر ندانند (ر.ک: ابوالمعالی، ۱۳۱۲، ص ۲۹).

نتیجه‌گیری

نگرش محوری امت اسلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله، از همان صدر اسلام، از سوی عواملی تضعیف و تهدید می‌شد. در بُعد فرهنگی، اقداماتی همچون «اکتفا به قرآن»، «منع حدیث» و «مراجع‌سازی نومسلمانان»، در تعارض با محوریت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی بود. همچنین در بُعد سیاسی، ملوک دنیای اسلام با ارتکاب رفتارهای ناشایست، چنان رفتارهایی را به پیامبر نسبت می‌دادند، و تا آنجا که می‌توانستند نام و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله را کم‌رنگ می‌کردند.

صرف‌نظر از این تهدیدها، مجاهدت‌های امیر مؤمنان علیه السلام در تثبیت محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله، برآمده از ایمان راسخ ایشان به نقش محوری پیامبر صلی الله علیه و آله در حفظ وحدت و هدایت امت اسلام بود. این مجاهدت در «ارتقای شناخت همگان از پیامبر صلی الله علیه و آله»، «تعمیق پیوند همگان با پیامبر صلی الله علیه و آله»، «استناد به سخن و روش پیامبر صلی الله علیه و آله» و «پاسداشت حرمت مُتَسَبِّبان به پیامبر صلی الله علیه و آله» تجلی می‌یافت.

امیر مؤمنان علیه السلام با هدف ارتقای شناخت همگان از پیامبر صلی الله علیه و آله، تأکید می‌کردند که بعثت حضرت رسول

نجات‌دهنده انسان‌ها، و روش ایشان روشن و استوار است. همچنین ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را برترین آفریدگان و فرستاده برگزیده خدا معرفی می‌کرد. و چنین پای می‌فشردند که آن حضرت با استقامت، پیام‌های پروردگار را رسانید و پرچم حق را به اهل بیتش علیهم السلام سپرد. همچنین ایشان، که خود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله برادر بودند، با هدف تعمیق پیوند معنوی و عاطفی مسلمانان با آن حضرت، فقدان ایشان را جبران‌ناپذیر و معرفتشان را مستوجب پاداش شهادت می‌دانستند و ایشان را شاهد کردار بندگان می‌خواندند. امیر مؤمنان علیه السلام همواره از سخن و روش آن حضرت، یاد و به آن استناد می‌کردند و مسلمانان را به تأسی از حضرت فرامی‌خواندند و روش کسانی را که گام بر جای گام ایشان نمی‌نهند، خطا می‌شمردند؛ ایشان به حفاظت از حسنین علیهم السلام، از آن نظر که نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، اهتمام داشتند. همچنین حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره عایشه، همسر حضرت پاس داشتند.

عوامل تهدیدکننده محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی، رواج برخی بدعت‌ها و پیدایش برخی برداشت‌های نادرست درباره پیامبر صلی الله علیه و آله را در پی داشت. در برابر، مجاهدت امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام، به احیای برخی سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند گفتن تکبیر و بلند خواندن «بسم الله الرحمن الرحیم» در نماز و حج تمتع منجر شد و نیز «تقسیم بالسویة بیت‌المال» را در جایگاه یک آرمان دینی حفظ کرد. مهم‌ترین پیامد این مجاهدت، زنده نگاه داشتن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و حفظ و تثبیت محوریت آن حضرت در جامعه اسلامی بود، تا آنجا که مسلمانان همواره در تلاش بوده‌اند تا برای افعال و اندیشه‌هایشان، مستندی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیابند، گرچه در این راه، گاه حتی دست به جعل مستند زده‌اند.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ترجمه محمد دشتى، چ بيست و ششم، قم، مؤسسه فرهنگى تحقيقاتى اميرالمؤمنين ﷺ.

ابن ابى الحديد، ۱۳۷۸ق، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، چ دوم، بيروت، دار احياء الكتب العربيه.

ابن ابى شيبة كوفى، عبد الله بن محمد، ۱۴۰۹ق، مصنف ابن ابى شيبة فى الأحاديث والآثار، تحقيق سعيد اللحام، بيروت، دارالفكر.

ابن المعتز، ابوالعباس عبدالله، ۱۴۲۲ق، كتاب البديع، تحقيق عرفان مطرجى، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية.

ابن عبدالبر اندلسى، يوسف بن عبدالله، ۱۳۸۷ق، التمهيد، تحقيق مصطفى بن احمد العلوى و محمد عبدالكبير البكرى، المغرب، وزارة عموم الاوقاف والشؤون الاسلامية.

ابن اثير، عز الدين، ۱۳۸۵ق، الكامل فى التاريخ، بيروت، دارصادر.

____، ۱۴۰۹ق، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت، دارالفكر.

ابن اعثم كوفى، احمد، ۱۴۱۱ق، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء.

ابن حزم اندلسى، ۱۴۲۶ق، الفصل فى الملل و الاواء و النحل، تحقيق ابو عبدالرحمن عادل، قاهره، دار ابن الهيثم.

ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۴۱۰ق، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية.

ابن عبدالبر اندلسى، يوسف بن عبد الله، ۱۴۱۲ق، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق على محمد الجاوى، بيروت، دارالجيل.

ابن قتيبة، دينورى، ۱۴۱۰ق، الإمامة و السياسة، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء.

ابن كثير دمشقى، ابوالفداء اسماعيل، ۱۴۰۷ق، البداية و النهاية، بيروت، دارالفكر.

ابن هشام، عبدالملك الحميرى، بى تا، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم اليازى و عبدالحفيظ شلى، بيروت، دارالمعرفة.

ابوالفرج اصفهانى، على بن الحسين، بى تا، مقاتل الطالبين، تحقيق سيداحمد صفى، بيروت، دارالمعرفة.

ابوالمعالى، محمد الحسينى، ۱۳۱۲، بيان الاديان در شرح اديان و مذاهب جاهلى و اسلامى، تصحيح عباس اقبال، تهران، مطبعة مجلس.

ابوطالب زيدى، يحيى بن حسين الناطق بالحق، ۱۴۲۲ق، تيسير المطالب فى أمالى أبى طالب، تحقيق عبدالله بن حمود العزى، صنعاء، مؤسسة زيد بن علي الثقافية.

احمد بن حنبل، بى تا، مسند احمد، بيروت، دارصادر.

احمدى ميانجى، على، ۱۹۹۸م، مكاتيب الرسول ﷺ، قم، دارالحديث.

بخارى، محمد بن اسماعيل، ۱۴۰۱ق، صحيح البخارى، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

____، بى تا، التاريخ الكبير، المكتبة الإسلامية، ديار بكر.

بغدادى، محمد بن حبيب، ۱۴۰۵ق، المنطق فى اخبار قریش، تحقيق خورشيد احمد فاروق، بيروت، عالم الكتب.

بلاذرى، احمد بن يحيى، ۱۴۱۷ق، أنساب الأشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر.

بيهقى، احمد بن الحسين، ۱۴۰۵ق، دلائل النبوة، تحقيق عبدالمعطى قلعجى، بيروت، دارالكتب العلمية.

____، بى تا، السنن الكبرى، بى جا، دارالفكر.

تقفى كوفى، ابواسحاق ابراهيم، ۱۳۵۳، الغارات، تحقيق جلال الدين حسيني ارموى، تهران، انجمن آثار ملي.

جعفریان، رسول، ۱۳۹۱، حیات فکرى - سياسى امامان شيعه، چ دوم، تهران، علم.

حسينى جلالى، سيد محمد رضا، ۱۳۷۶، تدوين السنة الشريفة، قم، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الاسلامى.

حموى، ياقوت، ۱۹۹۵م، معجم البلدان، چ دوم، بيروت، دارصادر.

دينورى، ابوحنيفة، ۱۳۶۸، الأخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، افست، قم، شريف الرضى.

ذهبي، شمس الدين، ۱۴۱۳ق، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، چ دوم، بيروت، دارالكتاب العربى.

____، ۱۳۷۴ق، تذكرة الحفاظ، تصحيح عبدالرحمن بن يحيى المعلمى، بيروت، دار احياء التراث العربى.

سمعانى، منصور بن محمد، ۱۴۱۸ق، تفسير السمعانى، تحقيق ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، رياض، دارالوطن.

سيد بن طاووس، على بن موسى الحسنى، ۱۳۷۰ق، كشف المحجة لثمره المهجة، نجف، المطبعة الحيدرية.

شافعى، محمد بن ادريس، ۱۴۰۰ق، الأم، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

شريف مرتضى، على بن الحسين الموسوى، ۱۴۱۰ق، الشافى فى الإمامة، چ دوم، قم، اسماعيليان.

صالحى شامى، محمد بن يوسف، ۱۴۱۴ق، سبل الهدى و الرشاد، تحقيق عادل احمد عبدالوجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية.

صدوق، محمد بن على، بى تا، التوحيد، تحقيق سيدهاشم حسيني، قم، جامعه مدرسين.

صنعانى، عبدالرزاق، بى تا، المصنف، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمى، بى جا، منشورات المجلس العلمى.

طبرى، محمد بن جرير، بى تا، تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ الطبرى)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربى.

طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، الأمالى، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية، قم، دارالثقافة.

عياشى، محمد بن مسعود، بى تا، تفسير العياشى، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، تهران، مكتبة العلمية الإسلامية.

فخر رازى، محمد بن عمر، بى تا، التفسير الكبير، چ سوم، بى جا، بى نا.

قاضى نعمان، ابوحنيفة تيمى مغربى، ۱۳۸۳ق، دعائم الاسلام، تحقيق آصف بن على اصغر فيضى، قاهره، دارالمعارف.

قمى، على بن ابراهيم، ۱۳۸۷ق، تفسير القمى، تصحيح سيدطيب الموسوى الجزائرى، نجف، بى نا.

كلىنى، محمد بن يعقوب، ۱۳۶۳، الكافى، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلامية.

محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۸۱، آیات قرآن و گفتار پیامبر (ع) در نهج البلاغه، قم، جامعه مدرسین.

محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۶، پیامبر اعظم (ع) از نگاه قرآن و اهل بیت (ع)، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث.

مرتضوی، سیدمحمد، ۱۳۸۶، رسول اعظم (ع) از دیدگاه امام علی (ع)، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی.

مسعودی، علی، ۱۴۰۹ق، مروج الذهب، تحقیق اسعد داغر، افست، چ دوم، قم، دارالهجرة.

مسلم، ابوالحسین بن الحجاج القشیری النیسابوری، بی تا، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر.

مفید، محمدبن محمد نعمان، ۱۳۷۱، الجمل، تحقیق سیدعلی میرشریفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

____، ۱۴۱۳ق، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.

مقریزی، احمدبن علی، ۱۴۲۰ق، إمتاع الأسماع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسى، بیروت، دارالکتب العلمیة.

منتظری مقدم، حامد، ۱۳۹۱، «امیرالمؤمنین» و «ملک»، دو واژه و دو فرهنگ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).

منقری، نصرین مزاحم، ۱۳۷۰، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، چ دوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

نجفی، محمدصادق، ۱۳۸۳، سیری در صحیحین، چ هفتم، قم، جامعه مدرسین.

یعقوبی، احمدبن واضح، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر.

